**ريشه هاى رويش و راه هاى زدايش خرافه ها در ساحت دين**

**محمدجواد رودگر\***

چكيده: خرافه باورهاى باطل و فاقد مبانى علمى ـ عقلانى است كه با اصول و ارزشهاى اسلامى در تعارض و تضاد است و يكى از ساحتهايى كه زمينه ها و ريشه هاى رويش خرافات در آن از حيث نظرى و عملى وجود دارد عرفان به معناى عام و عرفان و تصوف اسلامى به معناى خاص است كه ريشه ها و بسترهاى آن در اين مقاله تحليل و تعليل شده و جهل علمى و جهالت عملى نقطه مركزى خرافه گرايى معرفى شده است.
از جمله بحثهاى طرح شده راه هاى زدايش خرافات در حوزه عرفان است كه معرفى جامع و كامل عرفان ناب اسلامى, ارائه شاخصهاى علمى و عملى براى شناخت و نفى خرافات, شناساندن عارفان حقيقى, تعميق عقلانيت عرفانى و روحيه اجتهادگرايى در آن و… از جمله آنهاست.
كليد واژگان: عرفان, خرافات, كشف و شهود, جهل علمى و جهالت عملى.
خرافه را كلام بيهوده و باطل معنى كرده اند. برابر اين تعريف, باورهاى باطل و بدون اساس كه بدون مبناى علمى و عقلانى است (خرافه) است. و به طور قطع, با اصول دينى كه اصولى عقلانى و ارزشهاى اسلامى, كه ارزشها مبتنى بر معرفت و عقلانيت هستند, در تعارض است و اسلام با خرافه, چه خرافه در حوزه انديشه و بينشها و چه در حوزه اخلاق و گرايشها, سر ناسازگارى دارد. يكى از جهت گيريهاى اسلام ناب, خرافه ستيزى با هدف خرافه زدايى است. خرافه ها, به هر نام و عنوان و در هر ساحت و سامانه ايى, اگر به فرهنگ و باورهاى اسلامى نفوذ كنند, آن را از خلوص و ناب بودن تهى مى سازند و ممكن است در كوتاه مدت, اثر به ظاهر مثبتى هم داشته باشند, لكن در بلندمدت, به طور كامل خسران زا هستند و بينشها و گرايشهاى اسلامى را از كارآمدى و پويايى و جاذبه هاى عقلانى و معرفتى مى اندازند.
اسلام حقيقى كه اسلام كتاب و سنت, اسلام قرآن و عترت است و اسلام تشيع كه اسلام برهان و عقلانيت است, هيچ گونه ايى از گونه هاى خرافه ها را برنمى تابد و در اساس, نيازى به آنها ندارد. دينى كه پشتوانه هاى علمى ـ عقلى دارد و جاذبه هاى فطرى و واقعى در همه ابعاد معرفتى, معنويتى و شريعتى (شريعت, به معناى خاص = احكام و بايد و نبايدهاى شرعى ـ تكليفى) هرگز نيازمند خرافه ها و خرافه پردازيها نخواهد بود و اگر به ريشه هاى خرافه گرايى نيك بنگريم خواهيم دريافت كه (جهل علمى و جهالت عملى) ريشه اصلى آن و سپس خلأهاى روحى ـ اجتماعى ديگر به عنوان عوامل و ريشه هاى مُعين و مُعّد, اثرگذارند.
اسلام, دشمن جهل اعتقادى و جهالت اخلاقى ـ عملى است و فلسفه وجودى و حدوثى (اسلام), تعليم كتاب و حكمت براى (جهل زدايى) و تزكيه نفس و طهارت روح براى (جهالت ستيزى) است و اسلام در بُستان معرفت و گلستان عقلانيت و مَرغزار علم و دانش رشد و تكامل يافته, و زمينه هاى ظهور پيدا كرده است, نه در ويرانه هاى جهل و خرافات. بنابراين, همه هم ّ رهبران اسلامى است كه با سطحى نگرى و قشرى گرى, عوام گرايى و پندارزدگى مبارزه كرده و فرد و جامعه را با حقيقت و واقعيت آشنا سازند و هرجا حقايق و واقعيتها نمايان شوند, خرافه ها راهى نخواهند داشت و انحراف, كژانديشى, تحريف, عوام گرايى, خرافات و… از ميدان به درخواهند رفت. به تعبير روان تر, مسأله عقل و جهل, عقلانيت و خرافه ها شبيه به مَثَل جن و بسم اللّه است. هرجا عقل و عقلانيت است, جهل و خرافه نيست و هرجا جهل و خرافه است, عقل و عقلانيت نيست و متأسفانه در طول تاريخ, مرامها, كيشها, آيينهاى خرافى, آداب و اخلاق خرافى و… روبه رو بوده ايم, چه در دوران قديم و چه در عصر جديد, دورانهاى قديم از توتميسم, مانا و فتيش پرستى و… تا در عصر جديد كه با انواع و اقسام خرافه گرايى در قالبها و شكلهاى مختلف از جمله شكلهاى معنويت گرايى, جنبشهاى نوپديد دينى, عرفانهاى كاذب يا شبه عرفانها روبه رو هستيم كه به يقين ريشه هاى روان شناختى, جامعه شناختى, اقتصادى, سياسى ـ اجتماعى و از جمله ريشه هاى معرفت شناختى كه عمده ترين آنها هجران از عقلانيت و فاصله از معرفتهاى عميق علمى ـ عقلى است, خواهد داشت و متأسفانه از حس ّ حقيقت جويى, گرايش به غيب, نيازهاى معنوى ـ عرفانى جامعه چه در جامعه دينى و چه در جامعه الحادى سوء استفاده يا استفاده هاى ابزارى نموده و خرافه هاى سنتى و مدرن را ترويج و تبليغ كرده و براى آن مبانى علمى ـ نظرى ريخته و تئوريزه اش مى كنند كه ما در حوزه هاى (عرفانى و سير و سلوكى) بيش تر با آن روبه رو هستيم; زيرا در دنياى بحران زده امروز كه بحرانهاى اخلاقى ـ تربيتى وجود داشته و مكتبها و اديان تحريف شده و بشرى و نوپديد, نتوانستند نيازهاى واقعى بشر امروز را پاسخ دهند و خود عامل خلأهاى فراوان روحى ـ درونى شده اند, نياز شديد به برون رفت از بحرانها, از جمله بحران هويت, بحران اعتماد, بحران معنويت راستين وجود دارد و شمارى از چنين زمينه هايى براى رسيدن به هدفهاى خويش بهره برده و در جست وجوى ثروت, قدرت و يا حتى شهوتهاى جنسى و حيوانى خود هستند و جامعه بشرى, بويژه نسل جوان تشنه حقيقت را در تارهاى عنكبوتى معنويتهاى دروغين گرفتار ساخته اند و در قالب جريانها و جنبشها و فرقه هاى معنى گرا و عرفانى به شكار تشنگان حقيقت مى پردازند و با تزوير و نفاق, به جاى آن كه آنان را براى سيراب شدن به سَرِ آب ببرند به (سراب) مى كشانند… و اما مكتب اسلام مكتب علم و دانش, مكتب تفكر و انديشه ورزى, مكتب معرفت و معنويت راستين و خالص است و معيار خلافت الهى را علم و معرفت و ستون فقرات ديانت و شريعت گرايى را عقل و عقلانيت و ملاك برترى و امتياز را علم و تفكر از يك سو, معنويت و تقوى از سوى ديگر و جهاد و اجتهاد از سوى سوم قرار داده است و عرفان ناب اسلام, عرفان به معناى جامع و كامل است, تا انسان از هر جهلِ علمى و جهالتِ عملى رهانيده شده و از طبيعت و خاك, به سوى ماوراء طبيعت و فوق افلاك سير و سلوك داشته باشد. بگذريم از اين كه دشمنان دانا و دوستان نادان عوامل و زمينه هاى خرافات را در بسيارى از آموزه هاى اسلامى, از جمله آموزه هاى معنوى ـ عرفانى فراهم ساخته و شمارى نيز در دامهاى آنان قرار گرفتند. حتى شمارى به عنوان دلسوزى براى عرفان و گسترش آن و شمارى براى سودجوييهاى خويش, عامل تشديد گسترش خرافات شده اند, لكن اسلام ناب كه سرچشمه هاى زلال آن قرآن كريم و سنت و سيره قطعى معصومين(ع) است, هرگز خرافه ستايى نكرده, بلكه خرافه ستيزى كرده و ائمه هدايت و نور(ع) به خرافه شناسى و خرافه زدايى پرداخته و دستور به مبارزه عليه خرافات داده اند. با اين حال شمارى از دينداران نيز گرفتار خرافات شده اند كه ريشه آن در عدم شناخت عقلانى و عميق آموزه ها و گزاره هاى اسلامى است.

به راستى, اگر جامعه اسلامى با اسلام اصيل آشنا باشد با عرفان ناب اسلامى, اخلاق و معنويت قرآنى ـ اهل بيتى(ع) تا سلوك ثَقَلينى آشنا باشد, دنبال خرافات در حوزه هاى اخلاقى ـ عرفانى و ساحتهاى سير و سلوكى مى رود؟
درد ما اين است كه هم اسلام شناس نيستيم و هم با اسلام شناسان واقعى, ارتباط نداريم. هم عرفان شناس نيستيم و هم با عارفان راستين و عرفان شناسان حقيقى, پيوند نداريم در اين حالت, به يقين خَزَف را صدف و سراب را آب مى بينيم و يك عمر آب در هاون مى كوبيم و حتى شايد تا آخر عمر نيز بيدار نشويم و در پرده پندار بمانيم و تخيل معنويت و عرفان را واقعيت يافته و توهم سلوك را حقيقت بپنداريم.
بر خواص جامعه است كه به رسالت خويش در اين زمينه عمل نمايند. خواص اهل عرفان و سير و سلوك, خواص اهل بيان و بَنان, خواص شجاع و بابصيرت, خواص اهل درك و درد دين, بايد جهاد علمى ـ معرفتى را وجهه همت خويش قرار دهند و با خرافات در ساحتهاى معنى گرايى و عرفان خواهى مبارزه كنند و به احياى عرفان ناب اسلامى بپردازند.

احياى عرفان ناب به دو صورت ممكن است:
الف. احياى ايجابى ـ اثباتى (آرايشى).
ب. احياى سلبى ـ نفيانى (پيرايشى).
زيرا در طول تاريخ عرفان با خلأها و كاستيهايى روبه رو بوده است. عرفان از آيات قرآن و نهج البلاغه, صحيفه سجاديه, ادعيه مأثوره, سيره عملى پيامبر اعظم(ص) و ائمه(ع) و فاطمه زهرا(س) و سپس شاگردان مكتب قرآن و عترت فاصله گرفته است و به دليلهاى مختلف عرفان بدلى جانشين عرفان اصيل شده و خرافات و انحرافات در عرفانهاى معهود تاريخى حتى عرفانهاى موسوم به عرفان شيعى نيز رخنه و نفوذ كرده است. پس هم عرفان ناب تبيين, تعميق و توسعه نيافت و هم عرفانهاى بدلى يا آلوده به انحرافها و خرافه ها رشد و رواج يافت. پس عرفان, هم به آراستن و هم به پيراستن محتاج است و تا عرفان حقيقى كه عرفان خالص و كارآمد است ارائه نشود نمى توان با عرفانهاى دروغين و شبه عرفانها و عرفانهاى مدرن و سكولار مبارزه كرد; چه اين كه هاضمه نسل جوان جامعه گرسنه غذاهاى معنوى است, اگر با غذاى سالم و سازنده تغذيه نشود و به غذاهاى مسموم و آلوده گرايش يابد, بيمارى و مرگ معنوى به سراغ آنها خواهد آمد.
بله, ارائه درستِ عرفان پويا و سازنده اسلام ناب محمدى(ص) بزرگ ترين كار (ايجابى) و احياگرانه اثباتى ـ آرايشى براى زدايش انحرافات و خرافه ها از چهره و جان عرفان طلبى و معنويت گرايى جامعه است كه خود كار (سلبى), احياگرى پيرايشى است. آب زلال دهيم تا آب آلوده ننوشند, آنان را سَرِ آب ببريم تا گرفتار (سراب) نشوند و پياپى و به زبانها و ادبيات مختلف و قالبهاى هنرى سازنده چنين جهاد و اجتهادى بايد صورت پذيرد, تا فرصت را از دشمنان دانا و دوستان نادان گرفته شود و تا ماترياليسم, سكولاريسم و ليبراليسم نقابدار نتوانند معنويتهاى تهى از معنى و عرفانهاى منهاى عرفان را ارائه و ترويج كنند. پس با خرافه هاى دينى, اخلاقى, فقهى, اجتماعى و… مبارزه كنيم كه باورهاى اعتقادى, اخلاقى, فقهى اجتماعى اسلام ناب از جامعيت و كمال ويژه اى برخوردارند و به قدر كافى و كامل جاذبه هاى نظرى و عملى را دارند و عرفان حقيقى كاركردها و بازخوردهاى واقعى در سطوح فردى و اجتماعى دارد و… . بله, احياگران عرصه معرفت دينى يكى از رسالتهاى مهمى كه بر دوش دارند اين است كه عرفان اصلى را از بدعتها, انحرافها, اعوجاجهاى نظرى و خرافه ها, عوام زدگيها, سطحى نگريها و التقاطهاى عملى نجات دهند كه هرگاه عرفان حقيقى احيا شود, مجالى براى بروز و ظهور عرفانهاى دروغين يا شبه عرفانها باقى نمى ماند و اگر احياگران ساحَتِ معرفت اسلامى از ميان خود عارفان راستين باشند و عارفان دردمند و زمان شناس وارد ميدان شوند و در همه عرصه هاى علمى و عملى حضور داشته باشند, بى گمان فرصتى براى نقابداران سرزمين پاك و طيب عرفان و كانون عارفان باقى نمى ماند كه به ترور معنايى عرفان و ترور شخصيت عارفان بپردازند و بايد معتقد شد كه در چنين شرائطى نفاق عرفانى و عرفان منافق كه از درون و برون تهديدكننده هستند, خود به خود از حريم قدسى عرفان و عارفان حقيقى بيرون رانده شده و يا مجالى براى ورود حراميان به حريم معنويت و قدسيت و حرم سير و سلوك صادق و صائب باقى نمى ماند. بنابراين, اگرچه زمان و زمينه هايى براى نفوذ بيگانگان و نامحرمان وجود داشته باشد, باز هم راهى از پيش نبرده و توفيقى پيدا نخواهند كرد. نتيجه آن كه احياى ايجابى ـ آرايشى نقش سرنوشت سازى در عرصه جديد, كه به نوعى عصر بازگشت به فطرت و رجعت به عرفان, ايمان, عقلانيت و معنويت است خواهند داشت, و هرچه شناخت مبنايى و بنايى عرفان و عارفان بيش تر و عميق تر شود, خطر آفت پذيرى و آسيب بردارى چنين عرفانهاى جامع و كاملى كم تر و كم تر خواهد شد.
بنابراين, ما در اين نوشتار, از منظر ايجابى ـ آرايشى به جريان خرافه ستيزى و خرافه زدايى از ساحَتِ سلوك و موقعيت معنويت و بستان عرفان مى پردازيم

**1. عرفان اسلامى**

عرفان اسلامى, عرفانى است كه به طور مستقيم و مستقل از منبع زلال قرآن كريم و آموزه هاى قطعى پيامبر اعظم(ص) و عترت طاهره اش(ع) سرچشمه گرفته باشد; يعنى (اسلاميت) آن بر قرآن و عترت تكيه زده است; چه اين كه قرآن كريم منبع و منشأ عالى ترين و راقى ترين مراحل و مراتب عرفان است و عرفان اگر معرفت به خدا و اسماء و اوصاف الهيّه و تجليات حق است, از حيث علمى و رسيدن به خدا, شهود و شدن, چشيدن و سوختن و گداختن است و از حيث عملى اين امر با سير و سلوك (الى اللّه) و سپس (فى اللّه) و طى مقامات معنوى و طريقت بر صراط مستقيم شريعت, تا شهود حق و لقاى رب ّ ممكن است. قرآن كريم باب (معرفت اللّه) و كانون توجه (وجه اللّه) و دعوت به (لقاء اللّه) است. قرآن كريم هدايت اَقوَم انسان سالك الى اللّه در رسيدن به حقيقة الحقايق است. قرآن كريم دستور العمل تخلق به اخلاق الهى و خداخويى است و عرفان راستين در آيات بينات الهى تجلى يافته, آياتى كه درجات تكاملى انسان را رقم زده و براى همه مراحل سلوكى و منازل غيبى در درك بواطن عالم و حقايق وجود بايد و نبايدهايى دارد و با ديالكتيك ظاهر و باطن, ترابط و تعامل اخلاق و عرفان, آداب و اسرار شريعت و با تفسير پيامبر اكرم(ص) و عترت طاهره اش(ع) كه در سنت قولى و فعلى آن ذوات مقدسه و نورانى ظهور يافته است, انسان شائق كمال و مشتاق وصال را از هر جهت تأمين مى كند, تا سالك در هيچ مرحله اى معطل نماند.

عرفان اسلامى, داراى مؤلفه هايى است كه پاره اى از آنها عبارت اند از:
1ـ2: عرفان خداگرا و توحيد محور است; يعنى تنها (خدا) محور همه فعاليتهاى علمى و عملى است و از خدا, جز خدا طلب نمى كند.
1ـ2: عرفان مبتنى بر (عبوديت) است. عرفانى اسلامى, عرفانى است كه غايت سير و سلوك و طى مراحل و مقامات را, نه براى كشف و كرامات, بلكه براى بندگى راستين و عبوديت خالص و خُلَّص الهى, انجام مى دهد و (عبداللّه) شدن, بهترين رتبه وجودى و نَعت و صفت تكاملى سالك الى اللّه است.
1ـ3: ولايت گرايى: عرفان اسلامى عرفان به اضافه (ولايت) است, نه منهاى (ولايت). ولايت, به معناى حاكميت انسان كامل مكمل در همه شؤون اضلاع و ساحتهاى زندگى سالك كوى دوست يا (ولايت جامع) است. عرفانى كه بر پايه ها و مايه هاى امامت و ولايت در استمرار نبوت و رسالت خاتم پيامبران(ص) قرار گرفته است, عرفانى كه ولايت مَغز و لُب ّ آن به شمار مى رود و همه اوراد و اذكار, صوم و صلات, حج و جهاد و… آن بر قطب ولايت دور مى زند. پس انسان متكامل در عرفان اسلامى, تحت ولايت انسان كامل معصوم(ع) از بدايت تا نهايت سلوك را طى مى نمايد.
1 ـ 4: عرفان اسلامى, شريعت مدارانه است. عرفانى كه شريعت به معناى خاص, با فقه و احكام الهيّه در همه سطوح و ساحتهايش حضور دارد و شريعت خط قرمز سير و سلوك و معيار سنجش و ارزيابى كنشها و واكنشهاى سلوكى آن است. در اين عرفان, هرگز سقوط تكليف و شريعت گريزى معنى نخواهد داشت. شريعت, قبل از وصول, حين وصل و بعد از وصول حضور و ظهور دارد. شريعتى كه آداب و اسرار, ظاهر و باطن, صورت و سيرت داشته و پر از راز و رمزهاست. شريعتى كه با عرفان و سير و سلوك پيوند ناگسستنى دارد و هرچه سالك در سلوكش قوى تر و كامل تر است, شريعت گرايى او پر رنگ تر و شديدتر است و سالك, تنها در پرتو شريعتِ حقّه است كه به شهود ناب و لقاى ربّ دست مى يابد.
1ـ 5: عرفان اسلامى, عرفان (معتدل) است, يعنى نه افراط و نه تفريط, هيچ كدام آن را تهديد نمى كند. عرفانى است كه در آن (رياضت نفس) داراى دو مشخصه اساسى است:

1ـ5ـ1: مستمر و مداوم براساس آموزه هاى شريعت حقه محمديه(ص).
1ـ5ـ2: معتدل و معقول.
استمرار و استدامه رياضت نيز به تناسب هر منزل و مرحله و مبتنى بر شريعت حقه است. اين كه انسان سالك بيدار و هشيار باشد, تا گرفتار وساوس نفسانى و تلبيسات ابليسى نشده و نفس اماره و مسوِّله از درون و شيطان از برون او را گرفتار ضلالت سلوكى و غوايت شهودى نكند و هماره طهارت خيال و باطن داشته باشد, يك رياضت هميشگى است. رياضتى نيست كه مقيد به ساعت و زمان و نوعى خاص از اعمال شاقّه باشد; بلكه همه زمانها و مكانها را دربر گرفته و هر نوع (عمل صالح) را شامل مى شود. رياضت فرازمانى و فرازمينى است و مقيد به يك كار ويژه نيست. اين كه انسان مراقبت نفس نمايد, تقوا و پارسايى را رعايت كرده است. صيانت نفس كند, تا ورود به محرمات كه هيچ, بلكه مشتبهات و متشابهات هم پيدا نكند; يعنى ورع را نيز مراعات كند. رياضت دشوار و دائمى است و شريعت در انجام واجب و مستحب و ترك حرام و مكروه و مباح, براى سالك كوى دوست معناى ويژه ايى دارد و بايسته است بدون آن كه دچار افراط و تفريط شود به (جهاد با نفس) بپردازد و جهاد با نفس مراتب و درجات داشته, رياضت و مراقبت نفس نيز درجه بندى شده است و تقواى الهى نيز عام, خاص و اخص دارد و اِسلام, ايمان, اِحسان متناسب با خود در مسير شدن تكاملى و تصعيد نفسان,ى فقه و شريعت گروى خاص به خود را داراست. يعنى فقه مرحله اسلام, فقه مرحله ايمان و فقه مرحله احسان. بنابراين, عرفان اسلامى مبتنى بر مؤلفه رياضت معقول, مشروع و معتدل است كه با روش مندى خاصى تحقق مى يابد و… .
1ـ6: عرفان اسلامى, عرفان زندگى است, عرفان در متن جامعه است, عرفانِ درون گرايى و برون گرايى است. عرفان خلسه و خلوت محض, عرفان جامعه گريزى و ضدزندگى نيست, عرفانى است كه منطق حيات معقول و مشهود بر آن حاكم است.
عرفان اسلامى عرفانى نيست كه با گيسودرازى, كشكول به دست گرفتن و تَبرزين در دست داشتن و اوراد و اذكار خاص بر زبان جارى ساختن و لباس ويژه اى بر تن كردن و خود را تافته جدابافته از مردم دانستن, نمود و جلوه يابد, بلكه عرفانى است در دل مردم و براى خدمت, شفقت به مردم و گره گشايى و كارگشايى از كار مردم, با هدف جلب رضايت حق و در عين حال شوريدگى, شيدايى, تنهايى و خلوت با خدا و توجه باطن را نيز دربر دارد. چنين عرفانى الگوگرفته از زندگى پيامبر اكرم(ص) و امامان معصوم(ع) است, تا خلوت و جلوت, سنگر و سجاده, سلوك و سياست, خانه و خيابان, منزل و مغازه و مزرعه و محل كار را با هم داشته و در همه جا نور خدا ديده و به ياد خدا و براى خدا تلاش نمايد. صنعت, و تكنولوژى, و كشف و اختراع را با كشف و شهودهاى عرفانى ناسازگار نديده و از مديريت بر درون تا مديريت بر بيرون و حكومت بر خود و جامعه بهره هاى وافى دارد و همه عالم و آدم را نيز تحت ولايت الهيّه مى بيند و در همه جا نيز بر او خدا حاكم است و ديگر هيچ.
عرفان اسلامى ويژگيها و عناصرى نيز دارد كه توجه به آنها بسيار مهم است و در جريان شناخت خرافه هاى مربوطه و زوال و زدايش آنها نيز بسيار تأثيرگذار است كه اشارتى مختصر به آنها خواهيم داشت:

**2. ويژگيهاى عرفان اسلامى**

2. الف. عقلانيت و معقوليت عرفان اسلامى: عرفان اسلامى بنيادى و زيرساختش بر (معرفت) قرار دارد, معرفتى كه از طريق تزكيه نفس و طهارت باطل حاصل شده است و اين معرفت, نه تنها با معرفت عقلى ـ برهانى تعارض و تضاد ندارد, بلكه در توافق و تعاضد با آن است. به همين دليل, همه مراحل, مقدمات, مقارنات و مؤخرات آن عقلانى است. عرفانى نيست كه اثبات پذير, تعبير نابردار و عقلانى نباشد. اگرچه همه يافته هاى شهودى سالك عارف در تجربه هاى سلوكى و عرفانى اش, در بند الفاظ و به چنگ برهان مصطلح نيايد, لكن به معناى عقل گريزى و برهان ستيزى نيست و همه ره آوردهاى سلوكى اش توجيه و تفسير عقلانى دارد و معقول است حتى كشف و كرامات سالك الى اللّه تبيين پذير است و فوق عقل بودن عرفان و مشهودات عارف, به معناى غيرعقلانى و ضدعقلى بودن آنها نيست. عرفان طَورى است وراى طَور عقل, اما نه ضد عقل. پس توجه داشته باشيم كه عرفان اسلامى عقل گريز و برهان ستيز نيست.

2. ب. واقع گرايى و رئاليستيك بودن عرفان اسلامى: به اين معنى كه عرفان ناب اسلامى عرفان توَّهم و تخيّل نيست و از اساس با مَن هاى وَهمى و خودهاى خيالى در همه عرصه هاى سيروسلوكى, مباين و مخالف است, بلكه براساس (خود واقعى) و (من حقيقى) سالك پيش رفته و سلوك او از فهم و معرفت به خود خدايى و روح الهى اش شروع و آغاز شده و به ديدار با خدا و لقاى محبوب پايان و انجام مى يابد; يعنى آغازش (خودِ خُدايى) و انجامش ديدار با جمال و جلال الهى است كه (يقظه) عرفانى در حقيقت, يعنى همين, يعنى فهم به (نفخت فيه من روحى)1 و سلوك الى اللّه و فى اللّه با هدف تحصيل وجه اللّه, رضوان اللّه, و لقاء اللّه است كه در آيه: (يا اَيُها الانسانُ إنَكَ كادِحُ الى ربُّكَ كَدحا فَمُلاقِيهِ)2 تجلى يافته است. عرفانى كه به يك معنى از خدا به سوى خدا در حال شدن و صيرورت است. چنين عرفانى هماره اندر تلاش است تا انسان را از تارهاى عنكبوتى, وَهم سلوكى و خيال شهودى برهاند و به واقعيتهاى كشف و كرامات و حقايق وجودى آشنا سازد; لذا هر ادعايى در ساحت عرفان عملى و سير و سلوك پذيرفته نيست, مگر آن كه اثبات شونده و واقعى باشد و هر (واقعيتى) را حقيقت نمى داند, مگر آن كه با ملاكهاى ارزش گذارى و معيارهاى صدق و حق مورد بررسى قرار دهد, زيرا (تجربيات عرفانى) را در بقعه امكان نهاده و حتى از دستخوش تحريفها, تزويرها و تسويلات نفسانى و تلبيسات ابليسى مصون نمى داند. به همين دليل براساس تقسيم خيال به خيال متصل و منفصل و كشفها به كشفهاى صورى و معنوى و كشفهاى معنوى را به معنوى روحى و قلبى و سپس ناقص و تام در محك سنجش و ترازوى عقل سليم, كشف تام محمدى(ص) و كشف معصوم(ع), قرآن كريم و آموزه هاى وَحيانى قرار مى دهد و ادعاهاى عرفانى و كرامات را براساس شخصيت خود سالك و عارف, تأييد استادان برتر سلوكى و… مورد داورى قرار مى دهد, تا هر مدعى كشف و كراماتى ورود به حريم والاى عرفان نيافته و در حَرَم عارفان و سالكان واصل قرار نگيرد و سَره از ناسره, صادق از كاذب, مدعى واقع گرا و حق گرا از مدعى توّهمى و واقعيت گريز تفكيك شوند.
در عرفان اسلامى, واقعيات و حقايق مورد ادعا را با ملاكهايى از ايمان, تقوى, زهد, خوف و خشيت, ذكر اللّه, حب اللّه, حب رسول اللّه(ص) و عترت طاهره يا آل اللّه(ع) و ادب سلوكى سنجيده و راه هايى براى تشخيص حق و باطل و واقعيت از توهم نشان داده مى شود خُبرگانى را براى تشخيص چنين ادعاهايى معرفى مى شوند, تا هم سالك گرفتار وَهم و بطلان و خرافات نگردد و هم جامعه اسير مدعيات كاذب و مدعيان دروغين نشود. عرفان واقع گرا و حق محور راه ورود هرگونه انحراف, تحريف, خطا و خبط, خيال و وهم و خرافه گرايى را در ساحت سلوك تا شهود مى بندد و اگر جامعه با چنين عرفان و عارفانى آشنا باشد, ديگر هركس نمى تواند با خدعه و دَغَل به فريب ساده لوحان پرداخته و مريدپرورى نمايد و دكان باز كند و… .
2ـ2. ج. عرفان اسلامى, عرفان (قاعده مند) است يعنى قاعده مندى, نظامواره ايى و سيستماتيك بودن, روش مندى و طبق اصول و سازوكارهاى تعريف شده به تعالى و تكامل رسيدن, از شاخصها و ويژگيهاى آن است, در عرفان اسلامى (طَفره) محال است كه البته يك اصل عقلانى است. يعنى سالك تا سلوك اخلاقى ننمايد و در جنگ فضائل و رذائل پيروز نشود و فضائل را بر خود حاكم نكند, نمى تواند قدم در وادى سلوك عرفانى بگذارد و سنتهاى الهى چنان محكم و حاكم است كه حراميان را به حرم عارفان راه نمى دهد و به همه آنها دور باش مى زند.
به بيان ديگر, دست غيب بر سينه نامحرمان زده و آنها را از آمدن به (تماشاگه راز) باز مى دارد. البته ممكن است چند صباحى جولان دهند و به فريب خود (خودفريبى) و ديگران بپردازند; اما بالاخره تشت رسوايى آنان از بام ادعاهاى واهى, به زمين فرو افتاده و به صدا درخواهد آمد; چه اين كه عالَم و آدم تحت تدبير حضرت حق اند, هستى بر اساس عدالت حدوث و بقاء دارد, خلقت و شريعت بر وزانِ حق, و عدل نهاده شده است و عالَم عالَم بيدار است, نه خفته كه همه چيز هستى بر اساس معيارها, روشها, سازوكارهاى دقيق و حساب شده, قاعده و نظام تعريف شده است و از راه (معرفت و عبوديت) بر پايه محبت و ولايت الهيه حركت مى كنند. حال اگر كسانى در سير و سلوك, (شريعت) را ملاك فكر و فعل, انگيزه, انديشه, اخلاق و اعمال خويش قرار ندهند, ساقط خواهند شد و (هبوط) خواهند كرد; زيرا تنها حق به سوى حق و سالك خدايى سوى خدا مى رود. اين كه گفته اند: (رو مجرد شو, مجرد را ببين) يا اين كه گفته اند: (تا جان به لب نيايد جام به لب نيايد), يا اين كه گفته اند (مراقبت بذر ولايت است), يا اين كه گفته اند: (عرفان بى ولايت چون عقل بى درايت است) يا اين كه گفته اند: (سير و سلوك با مژه كوه كندن است) و… همه و همه بر روش مندى و قاعده مندى عرفان علمى و عملى دلالت مى كنند. بنابراين, كسانى كه اين راه را يا براساس حصول يا حضور, يا مفهوم يا مشهود, يا برهان, يا عرفان يا فكر, يا ذكر و يا همه آنها توأمان نپيموده اند, توان حضور در بارگه قدس ربوبى و عاكف درگه حق شدن را ندارند و البته بايد بدانيم با تصور تنها و گرايش و هوس سلوك نيز انسان راه به جايى نمى برد, مگر اين كه عَزم جزم, همت بلند و برتر, مجاهده و تلاش مضاعف و بيش تر, تدبير, تلاش توكل و توسل داشته باشد, تا امكان راه يابى به ملوك عالم و عالم ملكوت را داشته باشد و به سراى غيب جهان و جهان غيب وارد گردد و… .
2ـ2. د. عرفان اسلامى بر ايمان و عمل صالح استوار است و خداوند نيز به سالكان كوى خويش هم بشارت ديدارش را داده و هم راه كار عملى آن را تبيين فرموده است:
(فَمَن كانَ يَرجُوا لِقأَ رَبِّهِ فَليَعمَل عَملا صالِحاً ولايُشرِك بِعِبادَةِ رَبِهِ اَحدا).3
يعنى جهان بينى ايمانى, الهى, توحيدى و ايدئولوژى توحيدى داشتن از حيث ايجاب و عدم شرك ورزى در انديشه, عمل, اعتقاد و رفتار از حيث سلبى لازم است, تا شائق كوى لقاء رب به مطلوب و مراد خويش برسد. بنابراين (توحيد) روح حاكم بر سير و سلوك الى اللّه و عبوديت گفتمان مسلط بر سلوك تا شهود است. حال آيا كسانى كه خدا را نه از سر شوق به بهشت و نه از سرِ ترس از جهنم, بلكه براى عشق به خدا مى پرستند و از خدا جز خدا طلب و تمنايى ندارند گرفتار انيت و انانيت اند, يا كسانى كه ديگران را به سوى خود دعوت مى كنند و دل به مريد و مراد بازى بسته اند و گرفتار شرك خفّى و جلّى شده اند؟ بنابراين ايمان و عمل صالح در سير و سلوك, عارف راستين را از هرگونه (خودپرستى) نجات داده و او را مستغرق ذات الهى و واله و سرگشته جمال و جلال حق مى كند و فناى افعالى, صفاتى و ذاتى را نتيجه توحيد محورى اش نموده و او را موحد راستين مى كند, تا مظهر (بندگى خدا) شده و بر سكوت و سخن او, و سلوك و شهود او خدا حاكم باشد و همه را تنها و تنها به (خدا) دعوت مى كند و… .

3. عناصر عرفان اسلامى
ييكى از بحثهاى مهم در (عرفان عملى) فهم عناصر وجودى آن است, عناصرى كه فقدان آنها, فقدان عرفان را به دنبال داشته و وجدان آنها انسان را واجد عرفان راستين مى كند كه به پاره اى از آنها اشارتى مى نماييم:
3. 1: عنصر (معرفت نفس) يا خودشناسى كه در حقيقت كليد كمال و قرارگاه اصلى سير و سلوك به سوى خداست. انسان تا خود را نشناسد و نيابد, يعنى به خودآگاهى و خوديابى نرسد, طعم سير و سلوك را نيز نمى چشد. معرفت نفس البته به دو صورت علمى و عملى ممكن است كه معرفت نفس علمى و نظرى مقدمه معرفت نفس عملى و عينى است و انسان بيدار و بينا كم كم به سوى عدم رفته و خود را از ميان برمى دارد كه بسيار مشكل است و بايد جهاد با نفس و رياضتها و مجاهدتهاى اساسى انجام دهد و در هر مرحله اى نيز نوع مبارزه با نفس و عدم شدن او متفاوت است, عدم ارغنونى لازم است و به تعبير عارفان, بايسته است به (مرگ اختيارى) برسد, شايسته است از خود رها شده و به تعبير شيخ شبسترى, چون آتش از دود, از خود صافى و زلال گردد و به رَفض و نفى خود و سپس نفى آثار و لوازم خوديت برسد و دامن خويش را از هرگونه آلودگى به خويشتن پالوده سازد كه انسان معصوم را به بهشت ديدار حق راه دهند و تا انسان جراحى نشود و غده هاى مَن گراييها را از خود جدا نسارّد و تنزيه و تهذيب نكند, نمى تواند از بارگه به درگه دوست واصل گردد و مقام (محضر) و آن گاه (حضور) را درك كند, يا از (كَاَنَّ) به (اَنَّ) برسد. به هر حال (خودشناسى) و (خودسازى) كليد سيرو سلوك است.

3ـ2: مراقبت نفس يا خودنگهدارى و صيانت نفس كه گفته آمد بذر ولايت است و تخم سير و سلوك الى اللّه و بزرگان راه طى كرده همواره متذكر شده اند. (مراقبه), (مراقبه), (مراقبه); يعنى انسانِ سالك, يك چشم برهم زدن هم نبايد دچار غفلت گردد, حتى مناظر منازل سلوكى او را از هدف نهايى و كمال غايى باز ندارد و رَهزَن راه او نشود و اين (مراقبت نفس) مى طلبد. مراقبه به معناى توجهِ كامل تام به خداوند سبحان, توجه به اين كه از انجام وظائف اصلى و فرعى, واجب و مستحب باز نمانده و بلكه توجه به اين كه از (توجه به خدا) غافل نشود و مراقبتهاى قبل از عمل, حين عمل و بعد از عمل لازم است. مراقبتهاى صُغرى (انجام واجب و ترك حرام), وُسطى (انجام مستحبات, ترك مكروه ها و مباحها) و كبرى (توجه نداشتن به ماسواى حق و تنها توجه داشتن به خدا و چشم از محبوب برنداشتن يا ياد دائم حضرت حق) و اين مراقبتهاست كه تمثلات, واقعه ها, سوانح, لمعات, مكاشفات و مشاهدات عرفانى يا تجربيات سلوكى ـ عرفانى اش را زلال تر و كامل تر مى كند. پس مراقبه يك ضرورت و وجوب سير و سلوكى, آن هم متناسب با هر مرحله ايى از مراحل و به وِزان هر منزلى از منازل خواهد بود, تا به سر منزل مقصود رسيده و از مقام مُخلص به مقام مُخلَص برسد.

3. 3: محاسبات نفس يا خودنقدى, به اين معنى كه هماره به تجزيه و تحليل خود, انديشه, انگيزه, اخلاق و رفتار خويشتن بپردازد. به نقد حال و بال خود, نقد و تأويل كار و بار خود بپردازد. شب و روزش, خلوت و جلوت اش را تحت نظر گرفته و ريزريز رفتار خود را كنترل كند و با سَنجه شريعت حقّه محمديه(ص) بسنجد و با ترازوى قرآن و عترت توزين نمايد, تا ببيند در كجاى سير و سلوك ايستاده و ژئوپليتيك و جغرافياى طبيعى و ماوراء طبيعى سير و سلوك را شناسايى كند و هرگاه ديد در صراط مستقيم حركت كرد و غافل از خدا نبود, شكرگزار باشد و اگر ديد غفلت كرده و خَبط و خطا نموده به تنبيه و توبيخ خويش بپردازد و استغفار نمايد و درصدد تدارك و ترميم آن برآيد و شرائطى چون: 3/3/1. مشارطه 3/3/2. محاسبه, 3/3/3. معاتبه 3/3/4 و معاقبه را در تربيت عرفانى و تهذيب نفس و تزكيه درون براى همين مطرح ساخته اند كه البته (محاسبه) خود از زمره شرايط سير و سلوك و تزكيه نفس شمرده شده است. بنابراين, محاسبت نفس در طول مراقبت و معرفتِ نفس, نقش سرنوشت سازى در تصعيد تكاملى انسان دارد و بدون آن تربيت عرفانى ممكن نخواهد بود و چنين عناصرى, هرگاه درست درك و دريافت شوند, خود ضمانت سير و سلوك از رهزنهاى پيدا و پنهان و حجابهاى ظلمانى و نورانى خواهند شد و دو مقام: 1. دفع يا پيشگيرى 2. رفع يا درمان درد خرافه ها و بيماريهاى روحى ـ فكرى را به دنبال خواهند داشت.

**4. شرائط دخيل در عرفان اسلامى كه راه هرگونه خرافه گرايى را مى بندد**

4ـ1. تربيت عقلى: از جمله شرائط عرفان حقيقى و سير و سلوك راستين اين است كه سالك به رشد فكرى و علمى برسد و در آستان عرفان تربيت عقلى شود, تا به انديشيدن و خردورزى در همه عرصه هاى معنى گرايى بپردازد و (عقل معيار) را كه جهت درونى خدا و رسول باطن الهى است, به كار گيرد و هم خود و هم مدعيات ديگران را در ترازوى عقل و خرد وزن نمايد.
4ـ2: عقل اجتهادى ـ انتقادى: تربيت عقلى در عرفان ناب اسلامى زمينه ايى براى رسيدن انسان به عقل اجتهادى ـ انتقادى و تفكر انتقادى است. او با رشد عقلانيت در خويشتن همه اقوال و انظار را در عرفان نظرى و ادعاهاى كشف و كرامات را در عرفان عملى مى شنود و با عقل رعايت و درايت, به سنجش و ارزيابى آنها مى پردازد, تا از حيث معرفت شناختى و ارزش شناختى بررسى كند و عيار آراء و ادعاها را بشناسد و تكليف خود را با آنها روشن كند. پس در عرفان اسلامى, سالك تسليم محض نيست, پيرو و مقلد صرف نيست, حتى در مريدى از مرادش نيز, ابتدا براساس معيارهاى مربوطه به گزينش استاد سلوكى و پير راه و شيخ طريق خويش مى پردازد و سپس پيروى مى نمايد. پس ديده انتقادى و ديدِ اجتهادى دارد و مى خواهد به استقلال در شخصيت عرفانى و استدلال در شاكله سلوكى برسد و صاحب خرد ناب و عقل ناب شود.

4ـ3: در عرفان اسلامى, شفاف سازى جريانهاى معنوى و واردات قلبى و بارقه ها و تجربيات عرفانى, يك ضرورت براى اهل آن و مستعدانش است, تا دستِ نامحرمان و نااهلان به آنها نرسد و تجربيات سلوكى ـ عرفانى خود زمينه ساز آسيب پذيريهايى در عرفان نشود. اين كه زبان رمز و اشارت را عارفان گزينش كردند و عرفان را از دستبرد نااهلان و نامحرمان محفوظ مى دارند, رازش در همين نكته ظريف است, لكن در عصر ما به دليلهاى مختلف, عرفان پرده نشين, شاهد بازارى شده و در كوچه و بازار ست به دست مى گردد و از وجود حقايق عرفانى اباطيل ساخته و از صادق هاى سلوكى, كاذبهاى سلوكى مى سازند و در همين رابطه است كه ارائه شاخص و تعيين معيار يك ضرورت است, تا مثلاً (خوابهاى صادق) و كشف و شهودهاى در عالم رؤيا دستمايه هركس و ناكس نشود و خواب گرايى حجت نشده و دامى براى صيد جاهلان و نورسيدگان وادى معرفت و معنويت نشود. پس خواب بايد تعبير و تأويل شود, اگر صادقه باشد و از راه هاى علمى موجه حجيت آنها ثابت گردد و اگر حديث نفس, اضغاث احلام يا ادعاهاى كاذب نيز هست, برملا گردد تا رَهزَن راه پويندگان حقيقت و جويندگان معرفت و تشنگان معنويت نشود. بنابراين, هم مدعيان بايسته است به شفاف سازى پرداخته و هم گويندگان لازم است شفاف سازى نمايند و هم شنوندگان و خوانندگان شايسته است با منطق عقل و خرد واقعيت گرايى و حق محورى به مدعيات اين و آن رسيدگى نمايند.
4ـ4: شناخت اوصاف و ويژگيهاى عارفان: يكى از راه ها و شرائط مبارزه با خرافات در حوزه عرفان, شناختِ عارفان و ويژگيهاى آنان است و منبع شناخت, آموزه ها و معارف قرآن و عترت(ع) و بازشناخت عارفان راستين است كه در پرتو شناخت آنان و بازشناخت شان, عارفان بدلى و عرفان دروغين را بهتر مى شناسيم و خرافه هاى فرقه هاى دروغين, جريانهاى جديد شبه عرفانى, عرفانهاى كاذب و بدلى را نيز شناخته و از ريشه دار شدن آنها در ذهن و ضمير جوانان و جامعه جلوگيرى مى كنيم. پس به قرآن و نهج البلاغه, احاديث و روايات اسلامى در اين خصوص مراجعه مى كنيم.

**5. زمينه هاى (خرافه زايى) در عرفان اسلامى:**

مقوله هاى عرفانى, بخصوص (عرفان عملى) و (تجربيات عرفانى) به گونه ايى است كه زمينه ساز رويش خرافه ها خواهد شد و اگر عارفان در تعبير تجربه هاى عرفانى و شرح و بسط كشفهاى صورى و معنوى و اقسام متعدد و متنوع آن معيارهاى كاربردى و شاخصهاى دقيق را ارائه دهند, از حيث معرفت شناسى عرفانى و ارزش گذاريهاى تجربى سلوكى ـ عرفانى, ضريب خطا و سوء استفاده ها و سوء فهم ها به حداقل ممكن مى رسد, لكن در ميان عارفان و ناقلان عارفانه ها و كشف و كرامات آنان, مشكلات و اشكالهايى وجود دارد كه البته در دوره جديد اين زمينه سازيها بيش تر شده است و ما فهرست وار زمينه هاى نظرى و عملى (خرافه زايى) را برمى شماريم:
5. 1: تسامح و تساهل: يكى از زمينه سازان روحيه عارفان در نقل عارفانه ها و كرامتهاى آنها تسامح و تساهل است. عارفان, به دليل اين كه وجود مكاشفه ها و كرامتها را در حين سير و سلوك و وصول و پس از آن امرى واقعيت پذير مى دانند و به همه چيز, با ديده مثبت يا مثبت انديشانه مى نگرند, مى بينيم كه به نقل كرامتها و خوارق عادات آنها مى پردازند. آن گاه كه به تذكرة الاولياء شيخ عطار و كتب تراجم و مناقب صوفيان و عارفان مى نگريم چنين برخورد تسامح آميزى را مى بينيم كه چگونه روايتهاى عارفان از حالات و روحيات خويش و وقايع, سوانح, لوامع, طوالع, معاينه, مكاشفه و مشاهده را مى پذيرند و برخورد انتقادى ـ اجتهادى و نقد و تحليل و ارزيابيهاى آنها, يا وجود ندارد يا بسيار بسيار اندك است و اين نوع برخوردها خود زمينه خرافه ها در عرصه هاى مختلف سلوكى ـ عرفانى را فراهم سازى مى كند.

5. 2: سنخ كشف و كرامات: عرفان مقتضيات (درون ذات) از حيث سنخ كشف و كرامتها را دارد كه كار را از حيث ورود خرافه ها, ادعاهاى دروغين, توهم كشف و تخيل شهود مشكل مى كند و مدعيان كاذب و عارف نمايان و صوفى نمايان نيز زمينه فريبكارى و به دام انداختن ديگران را پيدا مى كنند. از سوى ديگر صدور برخى خوارق عادت كه با (رياضت نفس) نيز ممكن است و تا يك سقف و سطحى, از خواص تكوينى نفس رياضت داده شده نيز هست كه الهى و الحادى نيز ندارد و چون آينه كه جلا داده شده و صيقل يابد, نفس نيز مى تواند پاره اى امور عجيب و غريب را از خود نشان دهد و حتى برخى با فن و حرفه گرايى, دست يازيدن به برخى علوم غريبه از سحر, جادو, طلسمات و… نيز كارهايى انجام دهند كه براى ديگران شگفت انگيز باشد و از اين طريق با ادعاهاى خاص و ارتباط با جن, نيز خبر از امور پنهانى داده و با تردستيها و شعبده بازيها كارهايى را انجام دهند و (عوام الناس) را كه گاهى از گروه هاى مختلف شيعى و سنى و حتى درس خوانده نيز هستند, فريب دهند. يعنى نسبت به امور ماورايى از زمره عوام به شمار مى روند و از خبرگان اين امور نيز پرسش نمى كنند; لذا در جهان جديد و مدعى تمدن و تجدد و پيشرفتهاى شگرف و شگفت گرايش به خرافات, طالع بينى, كف بينى, جن گيرى و… از فراوانى خاصى برخوردار است و اين نيست مگر اين كه معيارهاى تمييز و جداسازى حقيقت از باطل, واقعيتها از وهمها, روشن نشده است و بين كرامتها از سنخ عرفان و سير و سلوك و رياضتهاى نفسانى براى امور معنوى, با كرامتهاى از سنخ رياضت نفس براى نفس فرق قائل نيستند. بين سحر, جادو, طلسمات, جن گيرى, فال گيرى, كف بينى و… با كشف و شهودهاى ناب, كه از رهگذر طهارت درون و نَزاهت جان و نزاكت روح و تعالى و توسعه وجودى حاصل مى شود نيز تمييز نمى دهند; چنانكه بين تجربه هاى عرفانى ـ باطنى با آن چه از طريق مواد تخديرى, مشروبات الكى و… پيش مى آيد, جدا نكرده اند. بين آن چه در حالت كُما و انقطاع موقت روح از بدن, با آن چه در مرگ اختيارى پيش مى آيد و خلع روح از بدن حاصل مى شود, فرق نمى گذارند و… به هرحال سنخ كشف و كرامت, بخصوص آن چه در رؤياها رخ مى دهد به گونه ايى است كه زمينه ساز ورود خرافه ها و انحرافهايى در ساحَتِ عرفان اصيل خواهد بود و لذا عارفان راستين و خواص اهل سلوك مسؤوليت بزرگى در اين خصوص به عهده دارند و… .

5. 3: شيوه تذكره نويسى و تراجم: يكى از زمينه سازهاى خرافه ها و سوءاستفاده در عرصه عرفان و سلوك همانا شيوه ايى است كه در نوشتن حالتهاى عرفانى و كشف و كرامتهاى آنها رايج بوده است كه يكى از آسيبهاى جدى اين عرصه است; زيرا كتابها با روش علمى, نظام مند و با ارائه مبانى و مبادى سير و سلوك, منابع نيل به مقامات معنوى, يا نوشته نمى شوند و يا چنان اندك و كم شمارند كه به محاق رفته و اساساً ديده نمى شوند. با فرض اين كه همه آن چه از حالتها و كرامتهاى صوفيان و عارفان نوشته شده است, درست و صادق باشد, به سؤال چرا و چگونه اين مقامهاى بلند معنوى, در مَثل رسيدن به چشم برزخى, طى الارض, طى السّماء, مستجاب الدعوه شدن, اخبار از مغيبات و… حاصل شده است و با چه سازوكارى و كاركردى به چنين منزلتى رسيده اند, پاسخ داده نمى شود. يا عارفان را با چنين كرامتهايى شناساندن, خود تحقير عرفان و عارفان است; زيرا كرامت اصلى عارفان, بندگى خدا خلوص, تواضع, آسمانى بودن و روحانى شدن آنان است. اين كه آنان مظهر ياد خدا, آرامش و عبرت و بصيرت هستند, يا در دنياى تجمل و تجدد, زمينيان را به آسمان كشاندن و در عصر ماديت گرايى تجلى گاه معنويت حقيقى بودن, بسيار مهم است و وجود و حضور آنان خود تذكر و درس اخلاق و معنويت است و از همه مهم تر, چنانكه طرح شد, آنان از كجا به كجا رسيده و چگونه و با چه دستورالعمل ها و معرفت و عقلانيتى به چنين جايگاه برتر و منزلت رفيع دست يازيدند, بسيار مهم تر از نقل كشف و كرامتهاى آنهاست. علاوه اين كه پاره اى از دستورالعملها و ذكرها و اوراد آنان را بدون تبيين مبانى و اساس علمى, عقلانى ـ معرفتى ذكر كردن و بدون تقسيم به عام و خاص , دشواريهايى را بى گمان در پى خواهد داشت. از اين روى, بر مشتاقان سير و سلوك بايسته است به بينش و دانش عرفانى دست يابند و تحت تعليم و تربيت علمى و عملى انسانهاى عالم عارف و راه رفته و كارآزموده قرار گيرند, تا خود يك خطر جدى و آفت بزرگى براى ساحت سلوك و عرصه عرفان نشوند.
بنابراين, در شيوه شناسى و روش شناسى تذكره ها و مناقب و تراجم شايسته است تجديدنظر صورت گرفته و بزرگان اهل معرفت و آگاهان به رموز و اسرار عرفان راستين چنين فعاليتهايى را انجام دهند و… .

بله, شناخت عرفان ناب و عارفان راستين نقش بسيار مهمى در پيدا نشدن و دوام نياوردن خرافه ها با رنگ عرفان و معنويت دارد و زمينه هاى داستان سراييها, خواب گراييها, مريدپروريها و… نيز از بين مى رود. اگر عارفان به (معيارشناسى) و ارائه موازين كاربردى و شاخصهاى كاركردگرايانه از حيث معرفتى شناختى, روان شناختى, جامعه شناختى و… بپردازند, كم كم راه نفوذ خرافه ها را به ساحت عرفان مى بندند و هرگاه عرفان زلال و خالص شده و از ريشه هاى الهى برخوردار باشد و سالك هرچه تزكيه نفس و مراقبتهاى روحى ـ باطنى اش بهتر و بيش تر باشد, تمثّلات, رؤياها, كشف و شهودها و تجربيات اش نورانى تر, كامل تر و رقيق تر و دقيق تر خواهد شد و اگر در عرفان اسلامى به آموزه هاى وَحيانى مراجعه كنيم و سيره معنوى ـ عرفانى پيامبر اكرم(ص) و عترت طاهره اش(ع) را به طور دقيق ارزيابى و شناسايى كنيم و به سيره عرفانى شاگردان مكتب وحى نيز برگرديم, خواهيم يافت كه هرگز گرفتار خبط و خطاهاى وَهم گرايانه و خواب گرايى نشده اند و حتى شمارى از آنان متشابهات سلوكى ـ شهودى نيز ندارند, تا چه رسد به (شطحيات) كه در قاموس عرفان كاملان و پختگان اين صراط سوّى الهى خود نقص سلوكى به شمار مى رود.
پس بيابيم كه آنان تنها به بندگى خداو لذت و حلاوت عبوديت الهى و نظر به (وجه اللّه) مى انديشند و غرق درياى نور الهى و بحر معرفت و فناء بودند و هرگز اسم و رسم براى خود قائل نبودند و هرگز دنبال كشف و كرامتها و خوارق عادات نبودند. آنان عرفان را نيز براى عرفان نمى خواستند, بلكه عارف و عرفان, كم كم از ميدان سير و سلوك آنان رخت بربسته و تنها (معروف) مى ماند و عالم فانى و باقى را فداى شاهد و ساقى مى كردند و به يك جلوه حق و كرشمه دوست و گوشه چشم او ماسواى الهى را پشت سرانداختند و غريق درياى وحدت او شدند.

حال, حال اين انسانهاى از خودرهيده و به خدا رسيده كجا و كسانى كه به دنبال اخبار غيبى و خوارق عادات اند كجا؟ تجربه ديدار دوست كجا و هجران و دورى از محبوب كجا؟ البته ناگفته نماند در طول تاريخ تصوف و عرفان و سير تطور و توسعه آن, هماره بزرگانى از اهل حكمت و عرفان, فقه و اجتهاد و سير و سلوك به نقد مبانى نظرى عرفان, اصول, مسائل, ره آوردهاى عرفانى و افراط و تفريطهايى كه وارد عرصه عرفان عملى و تصوف شده است, پرداخته و كتابها نوشته اند, بويژه نقد فرقه هاى صوفيانه و جريانهاى عرفانى ـ معنوى كه بيش تر در ساحت پژوهشهاى علمى محدود شده است و كم تر در اختيار عموم جامعه قرار گرفت. حال اگر همان كتابها از جمله (كسر اصنام الجاهليه) ملاصدراى شيرازى كه به نقد تصوف دروغين و عارف نمايان و دكان داران صوفى پرداخته بازنويسى و نرم نويسى شده و در اختيار نسل جوان قرار گيرد و حتى نقدهايى بر تذكره نويسيهاى جديد كه به شكل غيرمنطقى و تنها براساس موجهاى عرفانى و معنى گرايانه نوشته مى شود و روانه بازار نشر مى گردد و در اختيار عوام و خواص نهاده مى شود, انجام گيرد و يك آسيب شناسى علمى ـ كاربردى صورت گرفته و مديريت علمى ـ انتشاراتى شود, تا فرصتهاى معنوى تبديل به تهديدهاى عرصه معنى گرايانه نشود و بر كتابهايى كه درخصوص معنويتهاى نوپديد و عرفانهاى نوظهور ترجمه شده و عرضه مى گردد, نقدهاى ايجابى ـ سلبى جامع و كامل, عالمانه و با ادبيات نوآمد و جاذب نيز نوشته شود, تا آسيب پذيرى جامعه, بويژه جوانان را از اين رهگذر نيز به پايين ترين حد ممكن رسد و از سوى ديگر با عرضه عرفان ناب, پويا, كارآمد و اثرگذار به نياز روحى و تشنگى معنوى اين نسل نيز پاسخ درخور و شايسته داده شود, بى گمان, شاهد گسترش روزافزون خرافه ها نخواهيم بود. به هرحال ما در عرصه جلوگيرى از انحرافها, تحريفها, التقاط انديشيها, و خرافه گراييها نياز به چند كار اساسى داريم كه پاره اى از آنها عبارت اند از:
1. آسيب شناسى نظرى ـ عملى عرفان اسلامى.
2. آسيب شناسى نظرى ـ عملى جنبشها و جريانهاى عرفانى ـ معنوى نوپديد.
3. آسيب شناسى نظرى ـ عملى نوشتارى كه درخصوص عارفان, سالكان و ارباب معرفت و معنويت نوشته مى شود.
4. تدوين كتابهاى عرفانى برگرفته از كتاب و سنت و ارائه آن در قالبهاى گوناگون ادبى, رمان, سينمايى و هنرهاى تجسمى و… .
5. ساختن مستندهاى معنوى ـ عرفانى و ارائه آن از طريق صدا و سيما.
6. شناساندن انتقادى (ايجابى, سلبى, تطبيقى) عرفانهاى نوظهور و فرقه هاى معنويت گراى جديد.
7. تشكيل حلقه هاى معرفت و معنويت در گروه هاى مختلف سنى و صنفى با هدف آگاهى بخشى و تأمين نيازهاى سلوكى ـ روحى جامعه, بويژه جوانان.
8. معرفى عارفان راستين و ديدار با اصحاب سلوك حقيقى و شنيدن نصايح و مواعظ اخلاقى ـ عرفانى آنان و آراء عرفانى آن راه رفتگان وادى حقيقت كه تأثير شگرفى داشته و از صدها كتاب و فيلم كارسازتر است.
9. برخورد سلبى با مدعيان دروغين عرفان و معنويت و فرقه ها و جريانهاى انحرافى با زمينه سازيهاى فرهنگى و شناساندن چهره هاى كسانى كه از عرفان, استفاده ابزارى كرده و به نام معنويت و سير و سلوك دنبال مقاصد شوم ثروت گرايى, شهوت پرستى و قدرت طلبى خويش هستند.
10. ارائه كتاب شناسى توصيفى ـ تحليلى و بلكه تطبيقى عرفان و معنويت مى تواند نقش ايجابى سودمندى در پيش گيرى از انحرافها و خرافه ها داشته باشد.
11. پديدآوردن موجهاى جديد معرفتى ـ معنويتى و جريان سازيهاى عرفانى كه با نيازها و زمان جديد سازگارى داشته باشد و كانون جذب و جلب گروه هاى مختلف اجتماعى قرار گيرد تا در برابر تهاجم و شبيخون و بلكه ناتوى فرهنگى دشمن مصونيت بخش باشد و از نظر عقلانى ـ علمى تفسير و توجيه پذير باشد و از هرگونه خواب و خرافه گرايى و خلوت و خلسه هاى مخدّر و ويران گر نيز منزّه باشد.
12. شناساندن سيره و منطق عملى پيامبر اعظم(ص) و ائمه(ع) و فاطمه زهرا(س) و شاگردان مكتب نبوى, علوى و فاطمى درخصوص عرفان و معنويت و نشان دادن كاركردهاى چنين معنويت و عرفانى در طول تاريخ و حتى فرهنگ و تمدن سازيها و ايجاد انقلابهاى فرهنگى ـ علمى و اصلاح گريهاى اجتماعى توسط عارفان مبارزه جو و حماسه سازان عارف تا عرفان انزواگرايانه و معنويتهاى خنثى و تخديرى كه در حقيقت, عرفان و معنى گرايى نيستند, نقد عملى و پديدارشناختى و كاركردى شوند.

**نتيجه گيرى**

خرافه ريشه در عقل و علم و واقعيت نداشته, بلكه در ويرانه اى جهل علمى و جهالت عملى و زمينه هاى روحى ـ اجتماعى منفى رشد مى كند كه درخصوص عرفان و معنى گرايى چون اصل عرفان و تعالى جويى و دستيابى به قدرتهاى ماورايى و انرژيهاى آسمانى ريشه در فطرت انسان دارد و تسامح و تساهل هاى علمى ـ عملى نيز از گذشته تاكنون در اين ساحت بوده است, زمينه هاى بروز و ظهور خرافه و پندارگرايى بيش تر است. افزون بر اين, جريانهايى چون: مريدپرورى, سودجوييهاى سياسى ـ اقتصادى, شهرت طلبيهاى اجتماعى و شهوت پرستيها نيز از سوى شمارى, هماره وجود دارد از عرفان استفاده ابزارى نموده و به سوءاستفاده از معنويت گرايى نسل جوان جامعه و چالشهاى اجتماعى و سرخوردگيهايى كه در اثر تضادهاى گوناگون به وجود مى آيد, مى پردازند. بنابراين در جريان خرافه ستيزى تا مرز خرافه زدايى بايسته است به خرافه شناسى در عرصه عرفانهاى دينى و آيينى اعم از الهى و بشرى پرداخته شود و با خشكاندن ريشه ها, زمينه هاى خرافه زدايى به (دفع) خطر خرافه گرايى پرداخت و اگر با وجود چنين اقدامى باز هم خرافات رخنه كردند به (رفع) خرافه ها پرداخته شود. از سوى ديگر در نوشتار حاضر از منظر ايجابى ـ اثباتى با نگاه احياگرانه كه همان (مقام دفع) است; جريان خرافه گرايى و ريشه ها و زمينه هاى آن اهتمام ورزيده شد و فهرستى از خرافه ها در بسترها و سپس ريشه ها و زمينه هاى خرافه ها در عرفانهاى سنتى و مدرن ارائه شده است. بهترين راه نيز شناخت درست و دقيق عرفان و عارفان و بالا بردن سطح معرفت و عقلانيت جامعه, بويژه نسل جوان و تربيت عقلانى و ارائه ديدگاه اجتهادى ـ انتقادى است تا راه رشد و رواج خرافات علمى و عملى مسدود گردد. البته در طول چنين جريان سازيهاى معرفتى ـ عقلى بالا بردن روحيه دينى ـ ارزشى و معنويت خواهى راستين و پرورش روحى جامعه و تربيت عرفانى ـ معنوى است; يعنى تربيت عقلانى به اضافه تربيت عرفانى ـ معنوى كه با تزكيه عقل و تزكيه نفس ممكن و ميسور خواهد شد به اميد تعالى عقلى و تكامل معنوى در پرتو آموزه هاى وَحيانى و معارف قرآنى ـ اهل بيتى(ع).

**پى نوشتها:**

**\* دانشيار پژوهشگاه فرهنگ و انديشه اسلامى.
1 . سوره حجر, آيه 29.
2 . سوره انشقاق, آيه 6.
3 . سوره كهف, آيه 110.**